

عشق از رسوایی تارستگاری لیلا خیاطان

۵۱

با نگاهی به داستان شیخ صنعان

این متن قضاوتی کوتاه ولی نه شتابزده، درباره نقش نازل ترین نمود عشق - عشق زمینی - در هدایت و ضلالت انسان است. ظرفیتهای عاطفی یک اثر ادبی عرفانی به قدری بالاست که می توان قصه دل باختن شیخ صنعان را به دختری ترسا باور کرد. عشق در ماجرای شیخ صنعان حادثه غیر منتظره ای نیست که بتواند موجب شکاف و زخم شخصیت و یا گریز از واقعیت شود. درهم تنیدگی محکم رشته های عاطفی یک اثر عرفانی سبب می شود تا صورت عشق در این ماجرا خدشه دار نشود و به شکل عملی شرم آور و ننگین که در خلوتی پنهانی صورت گرفته و دانستن آن عرق شرمساری را از هفت بندمان سرازیر سازد، معرفی نشود. عشق از موضوعات لطیفی است که در طول تاریخ ادبیات بر روند شکل گیری اندیشه های ادبی تأثیر مثبت نهاده است؛ تا جایی که از همین ابتدا می توان ادعا کرد، ارزشمندی غالب مفاهیم ادبی بویژه شعر نتیجه همین تأثیرات مثبت است. حضور پیوسته و مداوم عشق در ساختمان شعر به عنوان حس روحانی سازگار با آن، نیازی به اثبات ندارد. زیرا انعکاس احساسات و عواطف بشری در ادبیات که نتیجه مستقیم و



چگونه عشق مادی و زمینی از اتهاماتی که اغلب ظاهر گرایان بر او بسته اند مبرامی شود و می تواند به عنوان عاملی برای رستگاری انسان معرفی شود. و اما داستان شیخ صنعان، حدیث عشقی است که زاهدی مسلمان به دختری ترسپیدامی کند. به خاطر او به ترسپایی می افتد و سرانجام از آن ماجرا باز می گردد و بازگشت او دختر را هم به آیین مسلمانی رهنمون می شود.

موثر عشق در آن بوده است، توانسته جذابیت و تأثیر گذار بودن شعر و ادب را تأمین و تضمین کند. اصرار عشق به حفظ تعادل میان مراحل تولید یک قطعه شعر به تجربه هایی غرور آمیز و البته شاعرانه از احساس و تخیل خارج از حوزه خواست و رغبت عقل منجر شده است. به هر حال آنچه مسلم است جاودانگی، پایداری و لزوم عشق در پرداختهای ادبی است.

آفرینندگان آثار ادبی بویژه شعر، عشق را اساس باورهای ادبی شان قرار می دهند و به مدد تجربه های عشقی متفاوت، پدیده های روانی اشخاص و در نهایت اهداف تربیتی اخلاقی و گاه مذهبی را تبیین و تفسیر می کنند. و از این راه به درک و شناخت هستی دست می یابند. ولی از آنجا که عشق متعلق به دنیایی بیرون از عوالم اندیشه و تعقل است می تواند هر اثر

ادبی بویژه شعر را در کنار عدم واقعیت قرار دهد و سبب برانگیختن حساسیت در اغلب منتقدان آثار ادبی شود. به هر حال غنای عاطفی اکثر آثار شعری همه جا به نفع این آثار تمام نمی شود. لطف حضور عطار را در عرصه ادب فارسی هر وجدان ناهشیار و در اغما فرورفته ای در نمی یابد، که اگر در یابد بیدار کنندگی روان و برانگیزانندگی جان را که حاصل هر فعالیت ادبی در حوزه عشق و عرفان است، در خواهد یافت. ثمرة دلهره و تشویش و درد که از لوازم عشق زمینیست، برای هر آنکه آرامش و ملایمت از آن می جوید و به تن آسایی و غفلت خو کرده است، نو میدی توقف ناپذیر ستمگرانه ای خواهد بود، ولی نتیجه همان دلهره و تشویش برای او که عشق زمینی

را تجربه ای لازم برای رسیدن به معرفت الهی می داند، تسکین و رهایی شیرینی است. عشق زمینی در عالم عرفان وسیله ایست نه هدف. ضربه های شلاق مانند این وسیله، برگرده روح و روان، چشم انداز تکان دهنده ای می آفریند که قادر است دریافتهای ما را از حیات مادی دگرگون ساخته و با تعیین مرز و حدود میان اعتقاد و بی اعتقادی مانع بسیاری از انحرافات احتمالی مسیر زندگی انسان شود. منطق الطیر عطار شرح دگرگونی انسان را با حرکتش به سوی کمال، به شکل جستجویی برای کشف حقیقت آغاز و به معراج روحانی انسان ختم می کند و موضع عالی عشق را در شعر عرفانی به خوبی نشان می دهد. انگیزه عطار در آفرینش این اثر نیز چیزی جز جاذبه عشق که قادر است همه ذرات عالم را طالب نیل به کمال سازد، نیست. عشقی که از نظم میان اجزای تشکیل دهنده این بنای عالی عارفانه پیداست به خوبی نشان می دهد که عطار این توانایی را دارد تا بوسیله عشق به عمق احساس و عاطفه خواننده پیش برود و خواننده امروزی را قادر به درک مفهوم واقعی آن سازد. به هر حال اگر بخواهیم منظر حقایق بشری را از همان نقطه که عطار نظارت می کرد، نظارت کنیم خیلی زود به فاصله ای که عقل می تواند در قضاوت میان عشق و واقعیت ایجاد کند، می رسیم.

می گویند رگ و ریشه داستان شیخ صنعان به تحفه الملوک اثر منسوب به غزالی می رسد، ولی بحث درباره مأخذ قصه موضوع کار ما نیست. شنیده ایم که در طول تاریخ ادبیات عرب، بوده اند افرادی نظیر شیخ صنعان که گرفتار عشق به ترسا بچگان شده و به سوء خاتمت دچار گشته اند؛ ولیکن کار ما سرشماری و تهیه آمار دقیق عشاقی که نامشان به شعر و ادب راه یافته و عشق زمینی مایه ضلالت و گمراهی شان بوده، نیست. در حقیقت کار ما این است تا ببینیم که چگونه عشق مادی و زمینی از اتهاماتی که اغلب ظاهر گرایان بر او بسته اند مبرا می شود و می تواند به عنوان عاملی برای رستگاری انسان معرفی شود.

و اما داستان شیخ صنعان، حدیث عشقی است که زاهدی مسلمان به دختری ترسایدا می کند، به خاطر او به ترسایی می افتد و سرانجام از آن ماجرا باز می گردد و بازگشت او دختر را هم به آیین مسلمانی رهنمون می شود. عشق در داستان شیخ صنعان، واقعیت پیش پا افتاده ای نیست که هم بتوان سهم آنرا در آفرینش زیبایی نادیده گرفت و هم وجودش را فقط به دلیل آنکه می تواند به جلال و وقار اخلاق لطمه بزند، انکار کرد. صراحت و وضوح لازم عشق در این داستان، دل انگیزی کم ماندگی به ظاهر آن بخشیده است. کما اینکه باطن آنرا نیز عشقی که نه یک تجلی غریزه در دوران پیری، بلکه یک مسیر کمال و تکاملی در تمام مراحل زندگی تلقی می شود، پر

کرده است.

داستان شیخ صنعان گستره نوینی در عرصه عاشقانه های شعر فارسی است. آمیختگی عاشقانگی و عارفانگی در داستان مزبور عشق را از یک خیال هذیان آمیز صرفاً شاعرانه خارج ساخته و به امری روحانی و احساسی یعنی به چیزی ماورای جسم تبدیل کرده است. گویی عطار با انتخاب زاهدی که شور زیبایی دلش را به لرزه در آورده و عنان طاقت از کفش ربوده، برای ایفای نقش عاشق، روحانی تر از این عشق زمینی با همه فراز و نشیبهایش برای رسیدن به کمال سراغ ندارد. لطف و زیبایی قابل ملاحظه ای که این قصه مدیون بی پروایی شیخ نیشابور است. او به قصد دست انداختن و ریشخند کردن اهل خانقاه، شیخ سجاده نشین مسجد را که موعظه و اخلاق تکیه کلام پیرانه ای اوست، به عشقی زمینی و نامتعارف گرفتار نمی سازد. به هر حال نیت اصلی پیر نیشابور استفاده از عشق ریشه دار و استواری است که شیخ را از زیر بار منزلتش طفره برد ولی تجربه ای برای کشف حقیقت شود. عشق در داستان شیخ صنعان، یک امتحان سخت است و سکون و قرار ایمان آدمی را هدف قرار می دهد و همین امر حیات و تأسف خواننده برمی انگیزد.

حیرت و تأسفی که به خواننده بر اثر خواندن داستان دست می دهد، ناشی از تولد و تجربه عشقی توأم با هیجان است که خاص شور آمیزی های جوانانه می باشد و با شخصیت شیخی که در خلوت خانقاه، طرح تربیت و ارشاد نفوس می ریزد، اصلاً سازگار نیست. همین ناسازگاری ها و عدم سنخیت هاست که در نهایت موجب شگفتی و تحسین خواننده شده و او را از تحیر و تأسفی که تا میانه ماجرا همراه او بوده، رها می سازد. نکته ظریفی که جرأت و شهامت گفتن آن فقط از عطار ساخته است، در سکوت روحانی شیخ و ذکر نجوا گونه یارب یارب هر شب او نهفته است. اینکه عطار قوت و ضعف ایمان انسان را با تهدید کردن ایمان این پیر خانقاه محک می زند، به خوبی نشان می دهد که پیر نیشابور دوست دارد عشق و تموج و تحرک و قفه ناپذیرش را در مسیر کمال این بار از زاویه چشم اهل راز بنگرد. توقع پایبندی به آداب شریعت و طریقت از مرادی که نجات مردان از گمراهی و سرگشتگی همه مسئولیت اوست، انتظار زیادی نیست. اصلاً از پیری خمیده قامت و زرد روی که شهرتش به چالاکي و زبان آوری در وعظ و خطابه است و قبولش به تلقین و تکرار هر لحظه تقواست، بعید به نظر می رسد که فتنه شاهد مسیحی او را در یابد و شور عاشقی را در او بیدار کند و لطف جمال خوب رویی بتواند او را در مظنه لغزش قرار دهد.

البته عشق ظالمانه ترین وسیله نیست که اعتقادات انسان را هدف قرار دهد؛ و راهبندان عظیمی در مسیر اعتقادات او ایجاد کند. یا حال و هوای خفقان آوری بیافریند که انسان و ایمان او بالذت تمام در بند آن گرفتار آید. عشق حتی قادر است زخمهای مقاوم و چرکین پیکر اعتقادات انسان را التیام بخشد. شور و شعفی که خاص وادی عشق است حتی لحظه ای از رفع و رجوع از هم گسیختگی ها و تب آلودگی های ایمان انسان باز نمی ایستد. با این همه روزمرگی های بی تحرک و یکنواخت زندگی واقفان دین و عاملان عرفان یعنی افرادی نظیر شیخ صنعان امکان مناسبی برای امتحان راسخ بودن ایمان و اعتقاد فراهم می سازد و در اختیار کسانی هم چون عطار قرار می دهد تا برای وضع مقررات منع عبور و مرور به سرزمین گناه، راه عشق را امتحان کنند. ♦♦

۵۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. منطق الطیر، تصنیف شیخ فریدالدین عطار، به تصحیح و اهتمام دکتر محمد جواد مشکور، چاپ تبریز، سال ۱۳۳۷.
۲. مأخذ قصص و تمثیلات مشنویهای عطار نیشابوری، تألیف دکتر فاطمه صنعتی نیا، تهران ۱۳۶۹.
۳. صدای بال سیمرغ، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۸.



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پیشگام